

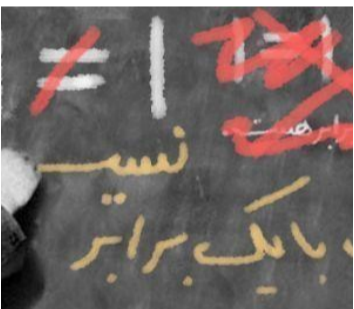
ولسی پاخونونه، پایلی او ننگونی



صفحه ۶

افزایش بدفهمی میان جوانان

پژوهش حاضر، بدنبال شناسایی بدفهمی‌ها، راهبردها و چگونگی افزایش بدفهمی در بین جوانان به خصوص دانشجویان در مسایل اجتماعی، فرهنگی، معرفتی و شناختی است. ...



صفحه ۴

چرایی جنگ و ادامه‌ی آن



صفحه ۲

هراس از جامعه‌ای بدون حضور فعال زنان

خلاصه این که با هزاران هراس از خانه بیرون شدم و حرکت کردم. فضای عمومی شهر مزارشرف در این روزها تقریباً حالت شهر ارواح را به خود گرفته است، از آن ترافیک عمومی و راه‌بندان‌ها خبری نیست. راننده گفت امروز خیلی‌ها از خانه‌هایشان بیرون نشده است صرف برخی‌های که مثل خودت ناچار اند که به سر کار حاضر شوند، بیرون شده است. و شایعات امکان سقوط شهر به دست گروه تروریستی طالب اینجا و آنجا از طریق مدیای اجتماعی دست بدست می‌شود. صفحه ۳

دامن دراز و بوت‌های نسبتاً بلند پوشیده بودم همین که خواستم از دروازه حویلی بیرون شوم خواهرم صدا زد او دختر با این دامن و بوت دیده می‌توانی؟ وضعیت را خودت میدانی، پس یک لباس کوتاه تر با کرمچ بپوش تا بتوانی دوش کنی! با آنکه چیزی نگفتم مگر نگرانی و هراس داشتم از این که امروز چی اتفاق خواهد افتاد. تصمیم گرفتم بهتر است به وظیفه‌ی نروم و در خانه بمانم، باز با خود فکر کردم که نه، دفتر ما امکانات امنیتی اش خیلی بد نیست اگر مشکل پیش بیاید، لا اقل می‌توانیم زنده بیرون شویم. به هر حال باز گفتم تنها نیستیم جمع از همکاران استند و اتفاق نخواهد افتاد.

رویکرد جبرگرا با پدیده‌های اجتماعی

نویسنده: صالح



نقش فعال و تغییر دهنده در تعیین سرنوشت شان دارند. اگر بعد از جهانی شدن انقلاب، یعنی پس از نشر مانیفیست در ۱۸۴۸، کسی هنوز هم به اصطلاح منتظر رشد نیروهای مولده و صنعتی شدن جهان تا پامیر و کوه‌های هندوکش و ظهور یک طبقه کارگر متزه و با تقوای و انضباط پذیر برای رهبری باشند، هیچگاه به ماهیت مبارزه پی نخواهند برد و بیش از این از فلسفه تغییر جهان چیزی نه فهمیده اند و بالاخره چیزی جز سردرگمی و دنباله‌روی از اوضاع نصیب شان نخواهد شد. اکنون، اگر شماری از مردم زیر رهبری هرفرد که باشد اما برای حفظ نظام که با یک قانون اساسی بورژوازی متعارف که حقوق بشر و آزادی‌های مدنی را در خود گنجانده (بگذریم از عملی شدن

نقش انسان‌ها را برای تغییر و تعیین سرنوشت شان قابل نبوده و فقط به تفسیر انکفا می‌نمایند و همواره دنیا را تفسیر می‌کنند و فتوا می‌دهند؛ ولی دخالت در سیاست و تغییر را به آینده‌نا معلوم واگذار می‌نمایند و در بسیاری موارد منتظر بنابر همین رویکرد، هر حرکت و جنبش را بنام این و آن محکوم نموده و به جایی عمل و رهبری نمودن، ملامتی را به دوش امپریالیسم انداخته و برای خود هیچ نقش قابل نیستند. برای اینان، امریکانه یک نظام رو به زوال و متناقض و در بسیار مسایل عاجز و شکست پذیر، بلکه آقدر در تیوری‌های دسیسه‌گوطه‌ور هستند که فکر می‌کنند، پشه‌ای بدون امر امریکایی کسی را در جهان نیش نمی‌زند. ولی برخلاف کوتاه‌بینی این دوستان، دنیا همواره تغییر پذیر بوده و انسان‌ها

از چند سال بدین سو در نبود تشکل و یا حزب پیشرو، توده‌های بی‌زار از جنگ، فقر و فساد، در سردرگمی و بی‌آفتی به سر می‌برند. در غیاب چنین تشکل که بتواند برای توده‌ها پیش‌آهنگ باشد، توده‌ها مجبور شده‌اند به اشکال مختلف به جاده‌ها بریزند و قهر و انزجار خود را نسبت به استثمار، فساد و از همه مهم‌تر، به سیادت لشکر سیاه‌مذهبی که امروز در هویت طالب و داعش مردم ما را روزانه تکه و پاره می‌کنند، ابراز نفرت نموده و بالاخره سلاح بردارند. اما درین میان جز یک تعداد محدود اکثریت کسانی که خود را چپ و روشنفکر می‌دانند متاسفانه با همان جهان بینی سنگ شده‌شان به پدیده‌ها نگرسته و پیش ازین که جنبش‌های حاضر را تحلیل و بررسی نمایند و حد اقل بد و بدتر را تفکیک نمایند، طبق معمول و بنابر فلسفه‌شان که نه مداخله در سیاست و تغییر جهان؛ بلکه همان تفسیر و منتظر بودن مهدی موعود است، همه جنبش‌ها را با چسپ این و آن و در بسیار موارد با کلمات چون «لندغر» و «دیگر چسپ‌ها»، تحلیل‌های عامیانه‌شان را به خورد مردم داده و همواره تماشاگر صحنه‌اند، نه در متن آن. این تفکر از کجا نشات می‌گیرد؟ این مساله بر می‌گردد به همان بحث کهنه جبر و اختیار که از قرن‌ها بدینسو جریان دارد. یعنی همواره در تاریخ گروهی بوده و هستند که

سخن نخست

بگذارید مردگان، مردگان رادفن کنند!

در این اواخر با تشدید جنگ میان نظام حاکم و طالبان در ولایات و مرکز افغانستان، ظاهراً شکل جنگ در هر دو طرف این منازعه تغییر کرده است. گروه‌های تروریستی با تیبانی با سران بخشی از روستا‌های تحت سیطره‌شان تعدادی از جوانان و نوجوانان زیر سن را که آهی در بساط ندارند با دادن پول، امکانات و وعده و وعیدهایی در نظام پساگفتگوهای "صلح"، که مبتنی بر شراکت گروه‌های تروریستی در قدرت سیاسی باشد تطمیع، بسیج و تجهیز نموده و این نیروها را به کار بست یک چنین تاکتیک و استراتژیی دست به حمله به ولسوالی‌ها و مراکز ولایات زدند که در نتیجه‌ی آن تعدادی از ولسوالی‌ها و حتا روستاهای نزدیک به مراکز ولایات را توانستند به چنگ خود درآورند. قابل ذکر است که گسترش قلمرو طالبان یا به قول خودشان فتح این مناطق اکثراً حتا بدون نبرد یک ساعته از سوی نیروهای نظامی در چهارچوب اردو، پولیس، نظم عامه و کماندوهای ارتش نظام حاکم صورت گرفته است.

گسترش روز به روز نفوذ طالبان در مناطق مختلف کشور، عرصه را برای یک تعداد از کسانی که در این دو دهه در نظام کنونی و نظام‌های گذشته مقام و یا موقف رسمی نظامی-ملکی داشتند تنگ ساخت؛ این‌ها کسانی استند که بیشتر شان بنا به منفعت‌های محلی-روستایی‌شان یا هم در تقابل و سهم خواهی بخش دیگری از اسلام سیاسی یا امپریالیسم امریکا-ناتو در این دو دهه‌ی اخیر در کنار آن‌ها در برابر طالبان و نیروی‌های تروریستی دیگر جنگیده‌اند؛ اما با افول ستاره اقبال‌شان از مدار قدرت و مسایل کلان اقتصادی-سیاسی به حاشیه‌ها رانده شده بودند که اکثراً و به حق، موضوع طنزها و جوک‌های مردم در مادیای اجتماعی بودند. اما شرایط دراماتیک پیش آمده و ضعف و ناتوانی نظام حاکم زمینه برای ابراز وجود مجدد این‌ها را فراهم آورد تا با جبهه‌سازی و جمع کردند جوانانی که همه از بیکاری، بی‌آفتی و سیه‌روزی به ستوه آمده‌اند زیر نام "خیزش‌های مردمی" در ضمن دفاع از منفعت‌های مطمح نظر، از خود اعاده‌ی حیثیت کنند

نظام حاکم هم با استفاده از فرصت به دست آمده، که کاملاً به نفع اش است، حمایت بی‌دریغ خود را از طریق ارگان‌های مرکزی و ارگان‌های محلی از این گروه‌های مسلح اعلام کرد. باید توجه نمود که طالبان پس از امضای توافق‌نامه با امریکا در دوحه قطر برنامه‌ی را برای بسیج هرچه بیشتر نیروی رزمی از روستاها روی دست گرفت، امری که از چشم ارگان‌های امنیتی و اطلاعاتی رژیم نیز پنهان نبود و از آن مطلع بودند؛ این ارگان‌ها از ورود کمک‌های هنگفت مالی و تسلیحاتی از کشورهای منطقه و حامیان طالبان به این گروه بی‌خبر نبودند؛ و "رمز استخباراتی" خواندن سقوط بخش‌های از قلمرو دولت را هم می‌شود یکی از مصداق‌های بارز آن دانست. همان‌گونه‌ی که امریکا و

صفحه ۲

چرایی جنگ و ادامه‌ی آن

کمال صالح



ادامه سخن نخست



ناتو به ترتیب و خیلی منظم ساحه را کاملاً برای جنگ نیابتی، بدون تلفات نیروهای خودی ولی به نفع خودشان، تحویل طرف‌های منازعه می‌کنند، نظام حاکم به رهبری اشرف غنی هم در این مقطع تلاش دارد تا تقابل هرچه بیشتر میان طالبان و این گروه‌ها را برجسته سازد. و نتیجه یک چنین استراتژی چیزی نیست جز تشدید و گسترش هرچه بیشتر دامنه جنگ و افزونتر شدن تلفات، بی‌خانمانی و آوارگی مردم. پرسش اساسی اما این است که چقدر می‌شود بالای این گروه‌ها حساب باز کرد و از این رهگذر، چشم انداز رهایی کل جامعه را از فقر و فلاکت و جنگ و بد امنی به نظاره نشست؟ چون صفوف این خیزش‌ها اکثر از طبقات فرودست و مایه دل‌گرمی در امر دگرگونی کل وضعیت موجود است اما رهبران و سرگروپ‌های آنان بیشتر با پایه‌های طبقاتی بورژوازی و خرده بورژوازی و در جهت حفظ وضع موجود.

با تأسف تعدادی زیادی از افراد و نهادها که بعضاً خودشان را بخشی از جنبش‌های برابری طلب و نیروی‌های مترقی جامعه می‌شمارند با توهم تمام، کفش و کلاه کردند و با سوار شدن بر موج‌های "خود بخودی" بدون این که خاستگاه و بنیادهای طبقاتی-اجتماعی یک چنین نیروهایی را به تحلیل بگیرند، با این موج و این نیروها همراه شدند؛ با سماجت دویا در یک موزه کرده و می‌خواهند که دگرگونی کل مناسبات اجتماعی را به وسیله‌ی این عناصر به انجام برسانند.

تغییر و آن هم تغییر بنیادی و ساختاری در جامعه از خود میکانیزم‌های اجتماعی اش را می‌طلبد. هر وسیله‌ی را نمی‌شود در خدمت تحقق هر هدفی به کار بست. همان‌گونه‌ی که هدف را نمی‌شود از وسیله جدا کرد، برای هدف مشخص هم نمی‌شود از هر وسیله‌ی استفاده کرد. شما عملاً در یک جنگ طبقاتی قرار دارید، این مسلح سازی برای یک هدفی به راه انداخته شده است؛ مهمتر از این سران دارودسته‌ی که دست به تسلیح کنونی مردم می‌زند خود بخشی از قدرت و ابزارهای بورژوازی و اهرم‌های حفظ و استمرار نظام موجود است، نه میکانیزمی برای تغییر بنیادی در جامعه.

طبقات فرودست از فقر، بیکاری، زن ستیزی، کودک آزاری و اشکال دیگر ستم اجتماعی بی‌زار اند؛ مردم علی‌العموم طالبان و همه‌ی گروه‌های تروریستی رانمی‌خواهند، مردم در کل از جنگ، خشونت، نابرابری، خانه بدوشی و از دست دادن عزیزان شان به ستوه آمده اند. دگرگونی و خلاصی اساسی جامعه از همه‌ی مصیبت‌های اجتماعی که زاده و داده‌ی نظام‌های موجود سرمایه‌داری است بیش از پیش دستبوس سازمان‌یابی توده‌های فرودست و محروم است که نه مالکیتی برای حفظ و نه هیچ چیزی برای از دست دادن دارند. "بگذارید مرده‌گان، مرده‌گان را دفن کنند." دگرگونی بنیادی جامعه فقط به رهبری جنبش اجتماعی بی‌می‌تواند به انجام برسد که به جز فروش توان کارشان چیزی برای زنده ماندن و زندگی کردن ندارند.

امروزه و در این عصر بیشتر از هر زمان دیگر این امر ممکن و میسر است تا جامعه را هرچه بیشتر حول پلانقرم جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر سازمان داد. فرزندان خانواده‌های صورت بندی‌های پایینی جامعه نباید قربانی سهم خواهی‌های طالبان به نمایندگی از اسلام سیاسی در برابر بورژوازی حاکم در کشور و سرمایه‌داری امپریالیستی گردد. جنگ جاری، پیکار توده‌های مردم در برابر رهایی از وضعیت موجود نیست؛ و نه هم آن‌گونه‌ی که غول‌های رسانه‌ی نظام سرمایه‌داری تعریف و تفسیر می‌کنند این جنگ جنگی علیه تروریسم نبوده و نیست. این تقابل و بربریت ناشی از آن تقابل منافع عناصر اسلام سیاسی در منطقه با سرمایه‌داری جهانی است. در کل گستره‌ی تاریخ جامعه‌های طبقاتی جنگ و منازعه به بهانه‌های رهایی از استبداد، "استقلال"، "دفاع از" تمامیت ارضی و نوامیس ملی، "بیگانه ستیزی" و ... بر بشریت تحمیل شده است. متأسفانه در این جریان نه تنها که بشریت از سلطه‌ی مستبدان رهایی و استقلالیت نیافته، بلکه بیش از پیش فهرست هولناک استبداد، از خود بیگانگی و بردگی مزدی بر انسان‌ها طویل شده است. به این اساس درگیری موسوم به جنگ جزئی از داده‌های نظام‌های طبقاتی است. تا هنگامی که در مناسبات اجتماعی مالکیت خصوصی نقش تعیین کننده داشته باشد، جنگ و خشونت هر از گاهی در هیأت دیگر و در شکل دیگری بر طبقات تُهیدست به وسیله‌ی فرادستان به قیمت جان و سیه روزی فرودستان فروخته می‌شود. جنگ در شکل‌های امروزی اش صنعت سودآور و چرخه‌ی استمرار حیات نظام‌های سرمایه‌داری در بیرون رفت از بحران‌های اقتصادی-سیاسی در سطح جهان است. نمی‌شود سرمایه‌داری را حفظ کرد اما جنگ را فرض نگرفت؛ جنگ و خشونت خواه نخواه از دل مناسبات این شیوه‌ی تولید اینجا و آنجا قد بلند می‌کند. رهایی بنیادی از خشونت، استبداد، از خود بیگانگی و جنگ تنها در گرو دگرگونی کل نظام سرمایه‌داری است.

توهم بخشی از کسانی که در این هیاهو، رهبران گروه‌های مسلح و یا هم این حرکت‌ها را به زعم خودشان منجی جامعه قلمداد می‌کنند بخشا مشکل معرفتی و اکثراً از بی‌ارتباطی شان نسبت به جامعه و مناسبات اجتماعی است. در غیر آن تنها کسانی می‌توانند چه از بیرون و چه از داخل بر این طبل بکوبند که منفعت جنبشی شان ایجاب چنین کاری را می‌کند.

بورژوازی و نظریه پردازان آن پدیده جنگ را معمولاً به سرشت انسان، قهر خدا و یا هم بیان انگیزه پرخاشگرانه انسان‌ها تقلیل می‌دهند. آن‌ها همواره کوشش می‌کنند با کتمان ریشه و منشا جنگ به عمر نظام‌های طبقاتی به و ویژه به عمر نظام جهان بورژوازی که یک بخشی از تاریخ جوامع طبقاتی است، طولانی تر سازند. اما این امکان ندارد، چون بورژوازی با پیدایش خود گور کن خود، یعنی پرولتاریا و آموزگاران آنرا نیز متولد نموده است که دست به فهم ریشه مسایل می‌زنند و دنیای وارونه بورژوازی و مفاهیم و مقولاتش را به پای خود ایستاد نموده و روزنه حقیقت را به جامعه آشکار می‌سازند. درست به همین علت جامعه شناسان رادیکال با افشای اصلیت این مفاهیم مثل ده‌ها مقولات دیگر که بورژوازی برای توده‌ها ما ورا تاریخی و ازلی و ابدی وانمود می‌سازد، آنان را بخش تاریخ معین ساخته از ازلیت و ابدیت بیرون کشیده، به جای تفسیر او ضاع به تغییر او ضاع می‌پردازند.

کارل مارکس، اولین بار با تحیل موشکافانه جامعه سرمایه‌داری و مطالعه تاریخ جامعه بشری به این نتیجه می‌رسد که اقتصاد، خصوصاً مالکیت خصوصی در جامعه عامل بی‌ثباتی و جنگ در جامعه می‌شود. مارکس می‌گوید: "برای اولین بار تفاوت‌های مالکیت در یک تیره، بیگانگی منافع را تبدیل به تناقض بین اعضای یک تیره نمود." یعنی اولین نطفه‌ی ای‌تخاصم و جنگ بر می‌گردد به فروپاشی جوامع اولیه شکارگران و جمع‌کننده‌گان خوراک که به جای کشت محصول، یا نگهداری حیوانات، معاش خود را از راه شکار جمعی و ماهیگیری و گرد آوری گیاهان خوراک شان را تامین می‌نمودند. درین جوامع ابتدایی نابرابری و مالکیت خصوصی هنوز به وجود نیامده و خیری از جنگ، حرص و ولع نیز و جود نداشت. همه باهم کار می‌نمودند و باهم مساویانه تقسیم نموده می‌خوردند. اما به اثر تقسیم اجتماعی کار بین ما لداری و زراعت و انحصار غله و مازاد شکار توسط سران قبیله، جامعه ابتدایی که به مالکیت جمعی استوار بود، فرو می‌ریزد.

جامعه اشتراک اولیه که در آن انسان‌ها هزاران سال در روی زمین به شکل اشتراکی و بدون حق مالکیت خصوصی، زندگی می‌نمودند، خیری از جنگ و کشتار نبود. و به گفته انگلس: "حرص عریان، روح محرکه تمدن از اولین روز و جودش تا به امروز بوده است، ثروت، باز ثروت و باز هم ثروت بیشتر، نه ثروت جامعه؛ بلکه ثروت این فرومایه مرد، هدف منحصر به فرد و تعین کننده تمدن بوده است." (مالکیت خصوصی، خانواده و دولت)

اگر امروز در قرن ۲۱، کشورهای "اتحاد اتنالتیک شمال" یعنی کشور‌های عضو سازمان "ناتو" در کنفرانس بروکسل رقیب اقتصادی شان چین را خطر و هیولای معرفی می‌کنند و خواهان کنترل چین هستند، چیزی جز بیانگر خصومت نظام سرمایه‌داری بر سر تصاحب ثروت و سرمایه و انحصار و تقسیم مجدد جهان که منشا همه جنگ‌ها و کشتارها است، نمی‌باشد.

نظام سرمایه‌داری از زمان ظهور و اوجش در قرن بیستم، مهلک‌ترین جنگ‌ها را به بشر به ار مغان آورده است. این جنگ‌ها بر سر تقسیم و تملک داشته‌اند. یعنی این جنگ‌ها بر سر تقسیم و تملک ثروت و توسعه نفوذ شان بوده است که آغاز جنگ "سم" در سال ۱۹۱۶ در فرانسه است که بین متفقین یعنی فرانسه وانگلس علیه آلمان صورت گرفت که بیش از یک میلیون سر باز درین جنگ از هر دو طرف کشته شدند و قرن بیستم مهلک‌ترین قرنی بود که در نتیجه تضاد‌های نظام سرمایه‌داری میلیون‌ها انسان کشته شدند.

برای رد نظریه‌ی ای پرخاشگر بودن سرشت انسان سری می‌زنیم به پژوهش دگروال امریکایی در دوران جنگ دوم جهانی:

اس.ال مارشال، دگروال ارتش امریکا، مصاحبه‌های بسیاری زیادی با افراد چهار صد گردان پیاده نظام در طول جنگ جهانی دوم انجام داد تا واکنش‌های آن‌ها را نسبت به نبرد بررسی کند. نتایج بررسی او را سخت شگفت زده کرد. او در یافت که به طور متوسط فقط ۱۵ در صد سربازان اساساً در نبرد تفنگ‌های خود را شلیک می‌کردند، حتی هنگامی که مواضع آن‌ها مستقیماً زیر حمله قرار داشت و زندگی شان در خطر بود. این یافته‌ها به همان اندازه برای افراد پیاده نظام تکان دهنده بود که برای فرماندهان شان، زیرا هر یک گمان می‌کرد خودش تنها فردی است که از انجام دادن وظیفه اش خود داری می‌کند. آن‌ها هنگامی که دیگران، به ویژه افسران، حضور داشتند سلاح‌های خود را شلیک می‌کردند، اما هنگامی که تنها بودند چنین نمی‌کردند. بی میلی آنها برای شلیک کردن هیچ ارتباطی به ترس نداشت، بلکه بازتاب عدم تمایل به کشتن بود هنگامی که هیچ نیازی، و جود نداشت. (گیدنز، آنتونی، ص ۳۸۳)

هدف از آوردن قطعه بریده طولانی تحقیق دگروال امریکایی دقیقاً برای اثبات صلح دوست بودن انسان‌ها است، حتا کسانی که برای کشتن تریبه شده اند از کشتن هموعان خود ابا می‌ورزند. انسانها سرشت شان پرخاشگری و جنگ نیست؛ بلکه این جامعه و مناسبات تبعیض آمیز است که

آنها را قاتل، دزد و جنایتکار و انتحاری به بار می‌آورد.

پیشتر از جوامع اولیه شکارگران و جمع‌کننده‌گان خوراک گفتیم، که در نبود جنگ زندگی می‌نمودند و به گفته آنتونی گیدنز جامعه شناس انگلسی: "جنگ به مفهوم امروزی در میان شکارگران و گرد آورنده‌گان خوراک که هیچ مرد جنگی متخصص ندارند، کاملاً نا شناخته است و مطالعه فرهنگ جوامع ابتدای مثل شکارگران به ما امکان میدهد بهتر درک کنیم که برخی از نهاد‌های ما از ویژگی‌های طبیعی زندگی انسان بسیار فاصله دارند. اما با وجود این، نبودن جنگ، فقدان نابرابری‌های قابل توجه ثروت و قدرت و تاکید همکاری به جای رقابت همه یاد آوری کننده‌های آموزنده‌ای هستند که جهانی که به وسیله تمدن صنعتی امروزی ایجاد گردیده است لزوماً نباید با پیشرفت برابر دانسته شود."

امروزه صنعت جنگ پر در آمدترین تجارت برای سرمایه داران با قیمت خون زحمتکششان جهان مبدل شده است. جهان تمدن امروزی با دو جنگ مهلک جهانی و بالاخره ایجاد سلاح کشنده بم اتم که بزرگترین تهدید برای نابودی زندگی در روی زمین است، دنیا را به پرتگاه نابودی کشانده و علاوه از آن با راه انداختن جنگ‌های نیابتی و ترورستی در سراسر جهان، خصوصاً کشور ما را برای بیش از ۴۰ سال به حمام خون مبدل ساخته است.

علت این همه جنگ‌ها را در کجا باید جست؟ تا زمانیکه انسان‌ها به این آگاهی نرسند که مالکیت خصوصی و دولت که منشا همه حرص‌ها و ایجاد سلاح‌هایی کشنده و تروریسم و همه انواع خشونت اند، از جنگ‌هایی نخواهد یافت. شاید جنگ از یکجا به جایی دیگری منتقل شود؛ اما در موجودیت مالکیت خصوصی و تولید جمعی و تصرف فردی، امکان پایان جنگ بعید است و همواره گاهی آشکار و گاهی پنهان و جود خواهد داشت. ولی این مساله نافی نقش انسان‌های صلح دوست نیست؛ مداخله توده‌ها در سیاست و بسیج آنها در مقابل این نظام و تبعات آن کاملاً در مدیریت و پایان جنگ نقش موثر دارد. مردم با بسیج شدن حول منافع و برنامه‌های روشن، جنگ و کشتار‌ها را می‌توانند کنترل کنند و به آرامش نسبی دست یابند. بی تفاوتی و تقدیرگرایی و عدم مداخله در سیاست توسط توده‌ها و نیروهای پیشرو جامعه منجر به فلاکت و بلاهت بیشتر شده و جنگ‌ها شکل مهلک‌تر را خواهند گرفت که جنگ تحمیلی کشور ما مثال بارز آن است.



هراس از جامعه‌ای بدون حضور فعال زنان



کریبا اکبریاری

دامن دراز و بوت‌های نسبتاً بلند پوشیده بودم همین که خواستم از دروازه حویلی بیرون شوم خواهرم صدا زد او دختر با این دامن و بوت دویده می‌توانی؟ وضعیت را خودت میدانی، پس یک لباس کوتاه‌تر با کرمج بیوش تا بتوانی دوش کنی! با آنکه چیزی نگفتم مگر نگرانی و هراس داشتم از این که امروز چی اتفاق خواهد افتاد.

تصمیم گرفتم بهتر است به وظیفه‌م بروم و در خانه بمانم، باز با خود فکر کردم که نه، دفتر ما امکانات امنیتی اش خیلی بد نیست اگر مشکل پیش بیاید، لا اقل می‌توانیم زنده بیرون شویم. به هر حال باز گفتم تنها نیستم جمع از همکاران استند و اتفاق نخواهد افتاد. خلاصه این که با هزاران هراس از خانه بیرون شدم و حرکت کردم.

فضای عمومی شهر مزارشیرف در این روزها تقریباً حالت شهر ارواح را به خود گرفته است، از آن ترافیک عمومی و راه‌بندان‌ها خبری نیست. راننده گفت امروز خیلی‌ها از خانه‌هایشان بیرون نشده است صرف برخی‌های که مثل خودت ناچار اند که به سر کار حاضر شوند، بیرون شده است. و شایعات امکان سقوط شهر به دست گروه تروریستی طالب اینجا و آنجا از طریق مدیای اجتماعی دست‌بسته می‌شود.

صدای مرمی و فیر شنیده نمی‌شد و نظامی پوشان هم در شهر دیده نمی‌شدند مگر مردم همه در وحشت و هراس بودند و همه روحیه‌شان را از دست داده بودند چون جنگ روانی قبل از قیل روحیه‌ی عمومی مقابله را از مردم گرفته بود و به نوعی همه را کشته و یا آماده‌ی مرگ ساخته بود. چند روز است که صفحات اجتماعی و خصوصاً فیسبوک صفحه‌ای تبلیغ‌های جنگی شده است و تعداد زیاد از مردم آگاه و یا ناخود آگاه مبلغان جنگ برای طرف‌های درگیر منازعه شده و با نشر اخبار و تصاویر جنگ و سقوط ولسوالی‌ها روان مردم را از بین صدمه زده اند.

جنگ روانی درین روزها نقش به‌سزای در جامعه گرفته است و اگر مردم ما در قبال این جنگ آگاه نشوند ما همیشه از خودما ضربه خواهیم خورد و همه‌ای ما قبل از آغاز جنگ فزیکایی قربانی جنگ روانی می‌شویم. جنگ در معنی منحصر به فرد خودش دارای دو وجه است: جنگ فزیکایی و جنگ روانی. در این چند دهه اخیر که رسانه‌ها و اطلاعات رشد زیادی کرده است، و در سطح جهانی خبر از یک انقلاب انفورماتیک میدهد. جنگ روانی به یک نبرد برای تسلط بر افکار و اذهان مردم مبدل شده است، که سیاست‌های جهت‌گیری شده را به مردم تحویل می‌دهند. در جنگ روانی نقش مخاطب در باور کردن یا نکردن این فوران‌های اطلاعاتی زیاد مورد اهمیت نیست، زیرا به هر ترتیب که شده این اطلاعات جهت‌گیری شده به خورد مخاطبان و اذهان عامه داده می‌شوند.

مهم‌ترین جنبه جنگ روانی، شکل‌دادن به نگرش‌های عمومی مردم است. حال این جنگ روانی ممکن است از طریق رسانه‌ها و به صورت شعار نمود یابد، یا به صورتی عملی‌تر به صورت قتل و ارباب. عوامل ذهنی چون: شناخت ذهنی افراد مخاطب، انگیزه‌های فردی، گرایش

های روانی و عوامل محیطی چون تفاوت‌های: بینشی، مذهبی، قوم، نژادی و طبقاتی در ایجاد تنش‌ها و برنده شدن‌های جنگ روانی در هر جامعه نقش به‌سزای دارد.

موظفان جنگ روانی از نزدیک با خصوصیات روانی، اجتماعی و فردی جامعه‌اشناهی دارند، آنان با تسلط کامل به زبان جامعه، فکر، خلاقیت و تحلیل از مسایل سیاسی جامعه مردمان آنرا هدف قرار داده و بدست خوشان بدون اسلحه به ورطه‌ی نابودی سوق میدهند. یکی از اصول اساسی جنگ روانی در جامعه ما که خیلی تأثیر گذار است نا آگاهی تعداد زیاد از افراد جامعه ماست که هیچ‌گاه به دنبال یافتن حقیقت نمی‌روند یا به حقیقت هم بر حسب اتفاق برخورد می‌کنند، آنچه را که از قبل در ذهن‌شان فرو کرده‌اند را قبول می‌کنند تا حقیقت و واقعیت بیرونی.

هر چند روی جنگ روانی و عواقب آن در صفحات مدیای اجتماعی، تعدادی از کاربران به بخشی‌های از مواد قانون که برای مغشوش ساختن افکار عامه در کود جزا بود اشاره کردند. مگر نگرانی‌ها هنوز ختم نشده است، وهم و هراس آمدن دوره‌ی سیاه طالبان وجود دارد. وحشت طالبان و گروه‌های تروریستی تنها از پوشیدن چادری نیست، کشتار افراد بی‌گناه، سنگسار، به شلاق بستن زنان و جوانان و دیگر اعمال جنایت کاران طالبان واقعا غیر قابل تحمل است. دور اول که مزار به دست طالبان سقوط کرده بود از شهر مزار شهر جسد ساخته بودند، و تعداد زیاد از فامیل‌ها اعضای فامیل‌شان را یا از دست دادند یا شلاق و تازیانه طالب را تجربه کرده اند که تا حالا هم آن روایات تلخ فراموش مردم این شهر نشده است.

از طرف دیگر باید صریح گفت جامعه‌ای بدون حضور زنان جامعه‌ی انسانی نیست. حضور زنان از پیش شرط

های اساسی جامعه متمدن انسانیت است. زنان به خصوص در این دو دهه‌ی اخیر برای حضور سالم‌شان در جامعه مبارزه کرده‌اند، تا دوشادوش مردان در همه عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و حتی در سنگر‌های جنگ ایستاد شوند. حال تحمل این که بدون یک مرد از خانه بیرون نشوند و حتی به تنهایی حق خریدن جزئی‌ترین موارد مورد نیازشان را نداشته باشند نا ممکن است.

تعریف زنان از نظر طالبان اینست که: فرزند به دنیا آورده و به اولاد‌ها رسیدگی کنند، برای شوهر و فرزندان‌شان نان بپزند، رخت بشویند، و در پایان هم به نیازهای جنسی شوهرشان لیبیک بگویند. یعنی آنان شخصیت حقیقی و حقوقی مستقلی را برای زنان به رسمیت نمی‌شناسند. آنها نمی‌خواهند و باور ندارند اینکه زنان دانش بیاموزد، مهارت حاصل کند، نقش اجتماعی داشته باشند، فعالیت اقتصادی کنند، یا به سیاست وارد شوند و در سرنوشت همگانی سهم بگیرند. طالبان از زمان پیدایش و تشکیل امارت‌شان و تا به امروز، هیچ نقشی برای زنان قایل نشده و هیچ طرحی برای سهم دادن به آنان نداشته‌اند. آنان در مقابل حقوق زنان هیچ گاه نرمش نشان نداده و به هیچ صورت از موضع‌شان در مقابل زنان عقب نرفتند حتی اگر انزوای بین‌المللی را به جان خریدند.

جمع‌آوری عشر و زکات، ممانعت از بیرون شدن زنان از خانه بدون محرم، شکستادن تلویزیون‌ها و کمپوترها و مجبور ساختن مردم به پیوستن به صوف طالبان از مواردی اند که باشندگان مناطق زیر کنترل طالبان تجربه می‌کنند. از اولین فرمان‌هایی که گروه طالبان پس از به قدرت رسیدن صادر کرد، ممنوعیت آموزش و کار زنان بود. آن‌ها تمام مکاتب دخترانه را بستند. همین حالا نیز مکاتب دخترانه در مناطق تحت کنترل طالبان بسته است. هنوز هم این گروه برای نشان دادن ضدیت

خود مکاتب دخترانه را به آتش می‌کشند. در این مناطق زنان هنوز هم از تمام فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی محروم و در خانه‌ها محصورند.

خلاصه این که آیا دوباره سرآغاز یک شکست در همه عرصه‌های حقوق بشری و در کلیت آزادی و کرامت انسانی است چون طالبان در بیست سال گذشته، نشان نداده‌اند که عملکرد آن‌ها در دوران حاکمیت‌شان اشتباه بوده و یا آن‌که طرز فکر خود را نسبت به زنان و جایگاه اجتماعی آن‌ها تغییر داده‌اند. برعکس طالبان همیشه تأکید کرده‌اند که حقوق زنان را در «چارچوب قوانین اسلامی» رعایت خواهند کرد. ولی مشکل این جاست که تعریف طالبان از قوانین شرعی به محدود کردن زنان در خانه‌ها و نقض حقوق ابتدایی آن‌ها مثل حق دسترسی به آموزش و کار ختم می‌شود.

با آنکه هنوز آینده مبهم است و معلوم نیست چند روز دیگر چی اتفاق خواهد افتاد آیا دولت با اجتماع‌های خیزش‌های مردمی برنده میدان خواهد بود یا نه؟ فعالان حقوق بشر و مدافعان حقوق زنان همه در هراس بسر می‌برند و تعداد زیاد از این‌ها به خاطر نزدیک شدن طالبان از فعالیت‌ها و کار هایشان دست کشیده‌اند و تعداد هم خانه و ولایت‌شان را ترک کرده و بیجا شده‌اند بانوان زیاد از همین حالا بخاطر مخفی کردن هویت‌شان برقع یا همان چادری آبی را انتخاب کرده و می‌پوشند و دوستان زیادی برایم پیشنهاد داده‌اند که در بیک به جای لپتاپ باید چادری و جوراب‌های ضخیم که پاها معلوم نشود جابجا کنیم. باید هر لحظه‌ای آماده‌ی فرار باشیم و لباس و بوت‌های بیوشم تا در هنگام جنگ به سرعت دوش کرده بتوانیم. مگر من امید وار هستم تا نیروهای نظامی ما برنده میدان باشند و جامعه و زندگی ما به منوال عادی‌اش برگردیده و شاهد جامعه‌ای بدون حضور زنان نباشیم.



افزایش بدفهمی میان جوانان



محمد زمان سیرت

چکیده

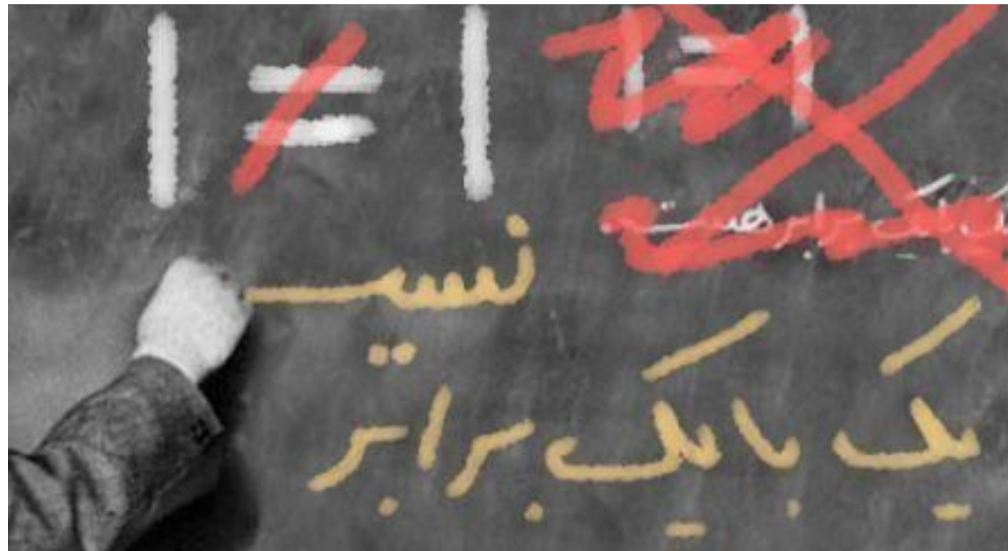
پژوهش حاضر، بدنبال شناسایی بدفهمی‌ها، راهبردها و چگونگی افزایش بدفهمی در بین جوانان به خصوص دانشجویان در مسایل اجتماعی، فرهنگی، معرفتی و شناختی است. مقاله حاضر بدنبال فهم این است که چرا بدفهمی بین جوانان بویژه دانشجویان افزایش یافته است؟ جوانان ویژه دانشجویان که توهم حرکت از سنت به مدرنیته را به واقعیت امر نشان میدهند و باورمند بر این است که ارزش‌ها و آداب گذشته در حال تغییر است. همزمان با آن می‌توان گفت: بدفهمی نیز به همین دلیل افزایش یافته است. همانطوری که اشاره شد جوانان پیش از ورود به مراکز تحصیلات عالی در جامعه‌ی سنتی بودند که بر قواعد و عرف‌های روستایی استوار می‌باشند. در جامعه‌ی روستایی بدلیل محدودیت‌های مختلف و وجود روابط تنگاتنگ میان ساکنان روستاها و شناخت از یکدیگر کمتر سوفهم و بدفهمی میان مردم پیش می‌آیند. با این وجود تحولاتی که در چند دهه اخیر در ساختار و کارکرد جوامع رخ دادند مردم از اطراف به سمت شهرنشینی کشانده شدند و با وجود تعارض فرهنگی، تعدد ایدئولوژی، فقر و بیکاری، مشکلات اقتصادی، سیاسی، سمتی، قومی، مذهبی و دهها موارد دیگر.

یکی از وظایف آموزش، رفع بدفهمی‌های دانشجویان است. چه خواهد شد اگر این بدفهمی گریبان تدریس را گرفته باشد و چه خواهد شد اگر کلمه‌ها و مفاهیمی که قرار است ابزار استاد باشند برای کشف کژتابی‌های یادگیری، خود با بدفهمی درک شوند؟

واژگان کلیدی: بدفهمی، جوانان، اجتماع، معرفت (شناخت)، فرهنگ، سنت و مدرنیته.

مقدمه

متخصصان روان‌شناسی شناخت بی‌درنگ به ما یادآور می‌شوند که بیش‌تر اوقات لازم نیست پردازش اطلاعات‌مان کامل باشد. برای نمونه، مفهوم میز را در نظر بگیرید. ما می‌دانیم میز چیست، چگونه از آن استفاده می‌شود و وقتی کسی به ما اشاره می‌کند می‌دانیم چه است و چه کاربرد دارد. اما اگر کسی بخواد میزی مورد اشاره‌اش را به شکل کامل تشریح کند به بی‌نهایت زمان نیاز خواهد داشت؛ اندازه، شکل، رنگ، جنس، نوع چوب، نوع ساخت، تاریخچه، خراشیدگی‌ها و پارگی‌ها و غیره. حتی اگر تا سطح مالیکول هم پیش رود باز توصیفش کامل و بی‌نقص نخواهد بود. مسلماً برای این که در عمل به کسی بگوییم کجا بنشینند چنین توصیف کاملی لازم یا حتی کارگشا نیست. ما در مقام انسان از روی غریزه می‌دانیم که نمی‌توانیم همه جزئیات را بدانیم و در واقع نیازی به دانستن همه جزئیات نداریم. متخصصان روان‌شناسی شناخت انسان‌ها را موجوداتی دچار «خساست شناختی» می‌خوانند: چون نگران محدودیت‌های شناختی‌مان هستیم پیوسته جزئیات را از صافی می‌گذرانیم یعنی آن چه را با توجه به محدودیت‌هایمان فکر می‌کنیم و لازم داریم برمی‌گیریم و بقیه ناشناخته‌ها یا اطلاعات پردازش شده را رها می‌کنیم.



پارادایمی رویکرد کیفی، پارادایم تفسیری است. این رویکرد با نقد رویکرد کمی معتقد است که بی‌بردن به مفاهیم فرهنگی، اجتماعی و مسائلی که به تعاملات انسانی مربوط است، با اعداد و ارقام امکان‌پذیر نیست و هم نمی‌توان این مفاهیم را با اعداد و ارقام بیان کرد. همچنان تبیین علی نیز در علوم اجتماعی درست نیست و نمی‌توان وقوع پدیده‌ها را به طور قطع معلول و علت مشخصی دانست، چون علل گوناگونی بصورت پیدا و پنهان و درهم‌تنیده عمل می‌کنند تا وقوع پدیده را ممکن می‌سازد. در هر تحقیق ابزارهای مختلف وجود دارند که بخصوص در علوم اجتماعی عبارت اند از: مشاهده، مصاحبه، پرسشنامه و بررسی اسناد و متون. ابزاری که در این تحقیق برای جمع‌آوری داده‌ها از آن استفاده شده است از نوع مشاهده و بررسی اسناد و متون می‌باشند.

این تحقیق نیز قطع نظر از زمینه‌ی متن با این پرسش به سراغ افزایش بدفهمی در بین جوانان رفته است که تاثیر متقابل عوامل و شرایط مختلف چه بوده است و چه موارد در این زمینه مطرح شده است. برای استخراج تاثیر این دو و پیام بزرگ آن به عصر ما در این عرصه، به منابع مختلف مراجعه شده است.

تحقیق حاضر یک تحقیق کاربردی است. نتایج این تحقیق برای شرایط امروز در سطوح مختلف می‌تواند راهنمای عمل باشد. به باور نگارنده دوام بدفهمی در بین جوانان بخصوص دانشجویان، روی روان و فکر و اندیشه‌ی افراد تاثیر خواهد گذاشت.

بر اساس ماهیت، این موضوع یک تحقیق تحلیلی و کتابخانه‌ی است که در فرآیند آن تلاش صورت گرفته تا اینکه شناخت از بدفهمی حاصل گردد. هدف از این تحقیق بررسی افزایش بدفهمی در بین جوانان است که مورد ارزیابی قرار گیرد و به این پدیده بفرنج ابعاد مختلف پرداخته ایم.

فهم بدفهمی

اولین بار در جمعی از دانشجویان «دانشگاه کابل» با این ماجرا مواجه شدم؛ جایی که درباره واژه «انقلاب» و سایر مفاهیم وابسته به آن، بحث نسبتاً تخصصی شکل گرفت. هر کسی تعریفی از واژگان این حوزه داشت؛ تعریف‌های متعدد و برداشت‌های متناقض. آن‌جا فکر کردم چطور

چنین منازعه‌ای بر سر ساده‌ترین مفاهیم حوزه «مارکسی» شکل گرفته است و چون حاضران، متخصصانی از حوزه‌های متعدد بودند، دست‌گیرم نشد کجا و چه وقت سرچشمه مفاهیم گل‌آلود شده است. مارکسیست‌ها انقلاب را کلید تغییر ساختاری جامعه می‌دانند، چرا که فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و معرفتی را هم‌راستا می‌کند و جهت می‌دهد. بنابراین، اولین سطح انتظار از جامعه آموزشی این است که با دانش مفاهیم مربوط به انقلاب و تغییر آشنا باشند تا بتوانند آن را در عمل آموزشی خود به خوبی به کار گیرند.

بار دوم، در «جلسه گفتمانی مارکسیستی»، از دوستان شرکت‌کننده خواستم هر چه درباره «انقلاب قهرآمیز» می‌دانند، بیان کنند. حافظه جمع لبریز از کلمات و جمله‌های شبه دانشگاهی بود و من متعجب شدم که با وجود این همه معلومات، چه لزومی داشت که ما این جلسه را برگزار کنیم، اگر همه شرکت‌کنندگان به خوبی معلومات به حوزه «انقلاب مارکسیستی» و اهداف آن را می‌دانستند، آن حد از اصرار برای بحث با آنها عجیب بود. درست همان وقت، یکی از میان جمع گفت: «انقلاب قهرآمیز یعنی با عملکرد فوری وبدون سنجش جامعه را تغییر می‌دهیم.» شمع روشن شد و کم‌کم دیگران جمله‌هایی جسته‌وگریخته گفتند که نشان می‌دادند حجم بدفهمی در این حوزه کم نیست!

به نظر می‌رسید مسوول جلسه هم مفهوم این حرکت را کاملاً متفاوت و حتی متناقض با هدف آن درک کرده بود. جلسه در منطقه‌ای غیرفارسی زبان برگزار شده بود. اولین برداشت من این بود که برخی دوستان مفهوم مورد نظر را ترجمه و بعد درک می‌کنند. چنان‌که در موارد مشابه دیگری می‌دیدم که دوستان اولین معنی لغوی مربوط به آن واژه را به عنوان مفهوم واژه درک کرده‌اند.

بار سوم، در سمیناری از طرف یک نهاد خارجی بود، با انبوهی از معلومات اشتراک‌کنندگان از نهادها و روندها در حوزه فرهنگ مواجه شدم که ره به ناکجا برده بود. باز هم قطاری از کلمات دانشگاهی که با به‌جا به تعریف‌ها گره خورده بودند. این اتفاق در سمیناری که برای فعالین فرهنگی داشتم نیز تکرار شد؛ در گستره کوچک‌تری از مفاهیم.

انقلاب را پیشرو تغییر خوانده‌اند و آن را به «لوکوموتیوی» تشبیه کرده‌اند که قرار است جامعه را جهت دهد. اگر برداشت و درک جوانان از مفاهیم مثل انقلاب و امثالهم نادرست باشد، چگونه می‌توانند برای تغییر در جامعه خود برنامه‌ریزی درستی داشته باشند. چه اتفاقی می‌افتد اگر جوانانی که لوکوموتوران اند، هنگام مواجهه با مانع، به جای ترمز کردن، سرعت لوکوموتیو را بیشتر کنند یا جایی که بناست به سرعت برانند، ترمز بگیرند؟ اولین خطر چنین هدایتی، خروجی از ریل یادگیری است.

بدفهمی‌ها در حوزه فرهنگ، اجتماع و شناخت به گمانم چنین سرنوشتی را برای جامعه رقم زده‌اند؛ خروج از ریل! وظیفه فهم نمایاندن نقاط قوت و ضعف به جویندگان آن

است. به آن‌ها نشان می‌دهد در مسیر تغییر و یادگیری چه نقاط قوت و چه نقاط ضعفی داشته‌اند تا بتوانند بهبود ایجاد کنند. اولین قدم برای انجام این وظیفه آن است که شناخت درستی ایجاد شده باشد. داشتن انبوهی از واژگان و مفاهیم حوزه‌های فرهنگ، جامعه و شناخت که سرچای خود قرار ندارند، ابزار شناسایی نقاط قوت و ضعف را در اختیار جوانان قرار نخواهند داد.

عوامل افزایش بدفهمی در بین جوانان

۱- تقابل فرهنگی

شهرهای سابق نسبت به امروز از پیچیده‌گی کمتر و جمعیت کمتری برخوردار بودند، اما با توجه به تحولات ایجاد شده در ساختار و کارکرد آنها، رشد جمعیت در شهرها به صورت بی‌پیشینه و چشم‌گیری افزایش یافته است که به میزان افزایش جمعیت پیچیده‌گی بیشتر در شهرها حاکم فرما شدند. ساختارهای مغلق با عمل‌کردهای مختلف در جامعه جا افتادند. مثلاً؛ شهر کابل که در دهه قبلی جمعیتش حدود هفت‌صد هزار نفر تخمین زده شده بود، اکنون نزدیک به هفت میلیون نفر جمعیت دارد و با افزایش نفوس روابط مغلق‌تر می‌شوند و فهم ساختارها و ارزش‌های حاکم در جامعه مشکل‌تر.

دلیل افزایش جمعیت در شهر، میل به پیچیده زیستن است، که حضور فرهنگ‌های مختلف داخلی، ورود فرهنگ‌های خارجی و وارداتی که در زمان‌های مختلف و مکان‌های مختلف به صورت اجباری به ساکنان شهر بخصوص جوانان تحمیل می‌شوند، که نوعی میل و توأم با تحمیل در زیستن مغلق است.

حضور طیف‌های مختلف مردم در کنارهم در محیط‌های آموزشی و تحصیلی نوعی تقابل دو فرهنگ، دو ارزش و دو دیدگاه را فراهم می‌کنند، شرط بقا و تکامل در فرهنگ‌ها وجود تضاد است اما تضاد بانی تقابل که منتهی به بدفهمی شود، هم است. این بدفهمی زمانی شکل می‌گیرد که در درک فرهنگ، ارزش و زبان طرف مقابل ناتوان باشیم و یا با پیش‌فرض ارزش‌گرایانه فرهنگ، ارزش و زبان خود به فهم فرهنگ و زبان دیگران بپردازیم و یا معیار شناخت را فرهنگ خود بدانیم، که این فهم واقعی را منحرف و به بدفهمی عمیق می‌انجامد، که در بین دانشجویان در مراکز آموزشی فراوان به چشم می‌خورد. یا به عباره دیگر؛ تقابل فرهنگی خود زمینه‌ساز بدفهمی ازجمله بدفهمی سیاسی، معرفتی، فرهنگی و مذهبی می‌باشد و به همین دلیل است که ستیز فرهنگ‌ها پایان‌ناپذیر است، چون فهم مشترک شکل نمی‌گیرد و بیشتر فهم‌ها فهم نیست بلکه بدفهمی است، ناگفته نماند که در اثر تقابل و تحمیل فرهنگی خیلی اوقات بدفهمی بر جوانان تحمیل شده است که این نوعی بدفهمی تحمیلی است که جوانان بخصوص جوانان دانشجویی قربانی درجه اول آن می‌باشند.

۲- طبقاتی شدن فهم

پس از اینکه شهرها با جمعیت‌های زیاد و فرهنگ‌های متضاد آراسته شدند، که افزایش جمعیت با افزایش زمینه‌های فهم درست توأم نبود و در حصه زمینه‌سازی برای فهم درست پیشرفت صورت نگرفت. برخی شهروندان با توجه به سرمایه‌های مادی خود، فهم را بر معیار مادیات تعریف کردند، اما در مقابل آنان کسانی بودند که سعی کردند خارج ازهمه ممیزات راهی بر فهم درست ترسیم کنند و آن را روشمند کنند تا فهم در گرو طبقات نباشد.

این روند طی دهه‌ها ادامه داشت، تا اینکه زمینه‌ساز زندگی‌های متفاوت مردم در یک شهر شد. بدون شک، زندگی‌های متفاوت روی افکار عمومی به ویژه جوانان و نوجوانان تأثیر مستقیم از خود بجا می‌گذارد و به همین دلیل بود که جوانان بافهم بدوی از خانواده‌های فقیر در تلاش برای افزایش فهم خود شدند که در گیروداری فهم و فهمیدن به راه‌های نادرست که منتج به بدفهمی بود، گیر کردند. راهی برای رسیدن به آسایش در زندگی نیافتند و به این صورت دست به ارتکاب بدفهمی زدند تا وضع فهم خود را مطلوب سازند که در نتیجه آن آمار بدفهم‌مان در بین جوانان بخصوص دانشجویان افزایش یافتند.

باید اذعان داشت که حضور مراجع فهم خارجی و پیوستن برخی از جوانان به آنان، که سبب افزایش فهم قالبی این جوانان شدند، که این فهم قالبی فاصله طبقاتی فهم را به میان آورد و فاصله طبقاتی فهم افزایش دهنده بدفهمی است و به این صورت می‌توان مدعی شد که حضور مراجع فهم خارجی نیز سبب افزایش بدفهمی در جامعه شده است. مثلاً، در افغانستان معیار فهم ریش دراز، شکم بزرگ، پول و سرمایه، مقام و سن می‌باشند، که مصادق عینی طبقاتی شدن فهم است و حتی در این اواخر فهم را جنسیتی ساختند.

۳- الگوبرداری نادرست؛ پهلوی دیگری بدفهمی

در برخی موارد جوامع بویژه نهادهای آموزشی در تلاش الگوبرداری از سایر جوامع و نهادها بخاطر کاهش بدفهمی و رفتارهای بدفهم‌گرایانه بودند، اما باید به یادداشت که الگوبرداری با تقلید و کاپی محض، جز اینکه بی‌ثباتی‌های فکری را افزایش دهد و بر بدفهمی‌ها افزایش بخشد دیگر کار بجای نمی‌برد. کاهش بدفهمی در متمدن شدن است، نه در مترقی شدن. به هر پیمان که مترقی شویم، دامنه «مصرف‌گرایی» ما وسیع می‌شوند و بدفهمی‌ها عمیق‌تر می‌شوند، چون ما از فکری دیگران استفاده می‌کنیم و این خود نوعی بدفهمی است که ما از اندیشه خودمان دور هستیم و بر اندیشه خود شک می‌بریم، و به فهم دیگران مهر تائید می‌کوبیم. نداشتن اعتماد به اندیشه خود، خود بدفهمی است. چون تعریف دیگری بدفهمی این است که تو فهم دیگران را بهتر از فهم خودت بدانی و از فهم خود غافل باشی.

۴- بی توجهی نهادهای آموزشی در راستای مبارزه با بدفهمی مشکلات اقتصادی، مشکلات سیاسی، فقر و بیکاری، تعصبات قومی، لسانی، سمتی، مذهبی و بی‌توجهی دولت در این راستا خود باعث بلند رفتن گراف بدفهمی در بین جوانان گردیده است. این مسئولیت نهادهای آموزشی است که زمینه‌های بدفهمی را در بین جوانان بخصوص در دوره تحصیلی و تعلیمی آن در دانشگاه‌ها و مکاتب محدود کنند و روش‌های مبارزه با بدفهمی را به جوانان بی‌آموزاند تا جوانان از این آفت خطرناک فکری درامان باشند. چون اگر روش مبارزه با بدفهمی به جوانان آموزش داده نشوند، برآیند آن؛ جوانان ناامید، خسته و سردرگم، عوطه‌ور در خرافات و داشتن توهم دانایی و... خواهند بود.

گروه‌های مافیایی؛ مصادق بدفهمی

در کنار عوامل شکل‌گیری بدفهمی مصادق عینی از بدفهمی در جوامع دیده می‌شوند، که گروه‌های مافیایی از مصادق بارز آن است. شکل‌گیری گروه‌های مافیایی از بدفهمی میل به قدرت، میل به ثروت، میل به بر حق بودن است، و یا عقده فهم بر گلوگاه فهم‌اش فشار وارد میکند تا به انحراف کشانیده

شود. من فکر میکنم، جوان و یا دانشجویی که به یک گروه مافیایی محلق می‌شود، قربانی بدفهمی است.

در دهه‌های قبل فضای بدفهمی کمتر از امروز بود، ولی حالا فعالیت «جنایت کاران» به‌ویژه گروه‌های مافیایی در شهرها، مستقیم و غیرمستقیم در مراکز آموزشی فضا را بازتر ساخته است تا فهم درست در جوانان شکل نگیرند. حتی تلویزیون‌ها و رادیوها بلندگوی آنها می‌شوند و چیزهای به خورد جوانان میدهند که فهم درست را از آن می‌زبانند و آنان را به پرتگاه بدفهمی می‌کشاند.

نتیجه:

بدفهمی آن‌گاه رخ می‌دهد که شخصی در موقعیت تعامل با یک یا چند شخص دیگر نتیجه نادرستی می‌گیرد. رایج‌ترین نوع شناخته شده بدفهمی زمانی پیش می‌آید که شخصی از مقصد یا عملکرد شخص دیگر تفسیری به عمل می‌آورد که با آن چه در نظر خود این شخص بوده است تفاوت دارد. ولی از این گذشته، بدفهمی شامل شناخت نادرست داشتن از توانایی‌های شخص دیگر یا سطح توانایی‌های خودمان هم می‌شود.

منظور از دریافت یا فهم، آگاهی حسی فرد از جهان است. بر این اساس، برخی مدعی اند که اصطلاح بدفهمی عملاً اصطلاح نادرستی است. دریافت یا فهم، خاص هر شخص است و بنابراین از لحاظ فنی نمی‌تواند خطا باشد، دریافت، صرفاً همان چیزی است که شخص احساس می‌کند. همچنان که در مکتب مارکسیسم «قانون تضاد» اصل است که «تضاد عام» همگانی است یعنی هر شخص دارای یک تضاد است، اما «تضاد خاص» مختص به هر شخص است که عام و عمومی نیست و هر شخص از خود کنش‌های دارد. در مسئله فهم هم همین‌گونه است که همگان یک برداشت از موضوعات که در مقابل آن قرار می‌گیرند ندارد اما فهم دقیق و تخصصی نیازمند داشتن علم تخصصی آن موضوع است. بدفهمی هم در حوزه خاص شکل می‌گیرد هم در حوزه عام، که در بین جوانان بخصوص دانشجویان در حوزه خاص بدفهمی بیشتر است تا حوزه عام، ولی در بین مردم عام برعکس می‌باشند. با این حال، در روابط بین الملل اصطلاح بدفهمی را به شکل گسترده در موارد به کار می‌برند که دریافت یک شخص با واقعیت عینی همخوانی ندارد. این بی‌گمان همان پرسش‌های جا افتاده «پسا ساختارگرایی و مکتب برسازی» را پیش می‌آورد.

اصطلاح بدفهمی از این رو پیچیده‌تر می‌شود که اغلب زمانی به کار می‌رود که حدس احتمال‌گرایانه یک فرد در مورد حرکت فرد دیگر نادرست از کار در می‌آید. اما به راستی برخی خطاهایی که در پردازش اطلاعات توسط انسان صورت می‌گیرد به بر آوردهایی نابهنه منجر می‌شود- یعنی گاه جوانان موقعیت‌هایی را که به نظر دیگران به اندازه معقولی روشن می‌آید بد می‌فهمند. اما چرا انسان‌ها گاه دچار بدفهمی می‌شوند؟ برای انسان‌ها در مقام دریافت‌گر، کامل بودن یا نزدیک شدن به پردازش کامل اطلاعات ناممکن است. برای یک شخص انسانی یا گروهی از اشخاص در نظر گرفتن تمامی جزئیات، ظرایف و ابعاد یک موضوع امکان‌پذیر نیست.

گاهی افراد صرفاً از آن روی یک وضعیت را بد می‌فهمند که با باورهای موجودشان همخوانی ندارد و این ناسازی شناختی پدید می‌آورد. معمولاً افراد اطلاعات ناساز را خوش ندارند و از همین رو فعالانه می‌کوشند تا این ناسازی را کاهش دهند. این تلاش می‌تواند به معنی تغییر برداشت‌ها و دریافت‌های شان باشد ولی غالباً به رد اطلاعات ناساز، جست‌وجوی

اطلاعات دیگری که مؤید باورهای شان باشد. تفسیر دوباره‌ی اطلاعات به نحوی که با باورهای اولیه‌شان جور درآید، یا حتی بی‌اعتبار شمردن پیام‌رسان منجر شود.

سرانجام این که گاه ویژگی‌های روان‌شناسی ناخودآگاه مان را به تفسیر اطلاعات در جهتی خاص، که اغلب هم جهتی نادرستی است، متمایل می‌سازد. برای نمونه، فردی که سطوح بالایی از خشم را در وجود خود نهفته دارد تمایل به مراتب بیش‌تری دارد که اقدامات دیگران را حتی اگر چنین نباشد خشم‌آلود بینگارد. فردی که نیاز شدیدی به قدرت دارد ممکن است برداشتش این باشد که دیگران بیش از آن چه واقعاً هستند قصد کنترل او را دارند. یا فردی که از نظر درونی دچار افسردگی است ممکن است به شکل جبری در یک موقعیت، تنها بدیل‌های منفی را ببیند و اقداماتی اتخاذ کند که در گام بعد به یک پیشگویی واقعیت بخش خود تبدیل شود. بدفهمی به خودی خود فاقد جهت‌گیری است یعنی ممکن است که طرف دچار این بدفهمی باشد که دیگران را بیش از آن چه در واقع هستند دشمن بپندارد و از همین رو برای پیش دستی‌جویی دست به حرکت تشدید کننده‌ای بزند یا می‌تواند دچار این بدفهمی باشد که دیگران را بیش از آن چه در واقع هستند دوست بداند و از همین رو برای پیش‌دستی‌جویی دست به حرکتی همیارانه بزند.

تجربه‌های مربوط به اجرای آموزش‌های شناختی برای جوانان و مواجه شدن با بدفهمی دانشجویان نسبت به مفاهیم حوزه‌های جامعه، فرهنگ و شناخت سبب شدند که مسیری جدید برای گفت‌وگو با دانشجویان در ذهن شکل بگیرد؛ مسیری برای کشف بدفهمی‌های حوزه فرهنگ، جامعه و معرفت در جلسه‌های دوستانه.

منابع:

گریفیتس، مارتین. (۱۳۸۸). دانشنامه روابط بین الملل و سیاست جهان. ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران: نشر نی، چاپ دوم ۱۳۹۰.

دوستی، ملیحه و ریحانی، ابراهیم. (تابستان ۱۳۹۴). نشریه علمی پژوهش در آموزش (جلد ۱، شماره ۴). ایران: نشریه دانشگاه تربیت و دبیر شهید رجائی.

فروغیان، مریم. (۱۳۹۵). روش تحقیق، تهران: انتشارات کتابراه.

لینکلینتر، اندرو. (۱۳۸۹). نوواقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی. ترجمه‌ی علیرضا طیب، ایران: شبکه جامع کتاب گیسوم.

تسه دون، مانو. (اوت ۱۹۳۷). درباره تضاد.

_____ مبنای و مفاهیم مارکسیسم. کتابخانه کوچک سوسیالیسم.

Holsti,O.R.(1962).The Belief System And National Images',Journal Of Conflict Resolution 6,244-52.

Jervis,R.(1976). Perceptions and Misperception In International Politics,Rpinceton,NJ: Princeton University.

Levy,J.(1983). Misperception and the Causes of War,World Politics 36(1),76-99.

ولسي پاڅونونه، پایلې او ننگونې

ناصر لویاند



کله چې د افغانستان په اصطلاح ځینې روڼاندې، چېپي او مترقي ډلې او افراد د علمي سوسیالیزم په ډیرو لومړنیو ښوونو او مارکسیستي اصولو باندې سترگې پټوي، یوازې یو شی څرگندوي چې هغوی نورخپلو پخوانیو باورونو او ارزښتونو ته ژمن نه دي او په دې توګه لکه د مدنی ټولنو، لیبرالانو او ناسیونالیستي کړیو په شان د پانګوالي نظام، نړیوال امپریالیزم او کورنی ارتجاع سره غاړه غړی شوي او په یو سټیج باندې له هغوی سره له نڅا کولو څخه خوند اخلي.

دې ډول کسانو ته په افغانستان کې نه د اوسني حکومت طبقاتي جوړښت اهمیت لري او نه ورته د امریکا او ناټو اشغال. دوی لکه عوام الناس، "ملي اردو"، "ملي پولیس"، "ملي امنیت" او په ټولیز ډول اوسنی نظام او دولتي ماشین یو "ملي بنسټ" ګڼي چې د ټولنې په جوړېدو کې دی. نو په همدې اساس استدلال کوي چې دا د ټولنې د ټولو وګړو پرته د طبقاتي توپيرونو څخه (بیوزلې او بډای) دنده ده چې د طالبانو پر ضد ددې نظام او دستگاه څخه دفاع وکړي!!

هغه بیوزلي چېپي چې د "ملي امنیت مشاور" حمدالله محب او جنرال خوشال سعادت خپل رهبر ګڼي، هغه چېپي ناسیونالیست چې جنرال مراد علي مراد او علي پور او محمد محقق خپلې اتلان بولي، هغه بیوزلي چېپیان چې عطا محمد نور، آمان الله ګذر د نجات فرښتي حسابوي او هغه چېپیان چې رشید دوستم، حضرت علي، نظام الدین قیصاري او نور لنډغر خپل مشران ګڼي، نو څرنگه کولای شي خپل هویت د یو انقلابي او مترقي شخص په توګه له نورو جهادي، فاسدو، قومي او مذهبي او جنایتکارو ډلو ټلو یا د امریکا او ناټو د پروژو او اجنداو د پلي کوونکو له قطار څخه جلا کړي؟

د هیښتیا خبره دا ده چې دغه تسلیم شوي چېپیان، په ډیر سپین سترګي توب سره نورو مترقي او انقلابي کښن اړخو ځواکونو، سازمانونو او افرادو ته هم بلنه ورکوي چې د ناټو او امریکا او په کابل کې د هغوی د لاسپوڅي حکومت تر بیرغ لاندې د طالبانو پر ضد راټول شي!! دغه پلورل شوي روشنفکران د افغانستان له مترقي سازمانونو او افرادو څخه غواړي چې د الله گل مجاهد، حاجي ظاهر قدیر، زرداد، حمید خراساني، او نورو لنډغو سره اوزه په اوزه د طالبانو په ضد جهاد وکړي!! دغه بیلاری شوي سازمانونه او افراد نور هم مخکې ځي او ارشاد کوي چې د طالبانو پر ضد مبارزه کې باید مترقي او چپ سازمانونه خپله ایډیولوژي، اصول او اهداف هیر کړي!! او بالاخره خبرداری ورکوي که چېرې چپ او مترقي ځواکونه ددې تسلیم طلبو ښاغلیو سپارښتنې ونه مني نو د خلکو او تاریخ په وړاندې به پر وي!

دا تسلیم شوي چپ کارتوبیان د "ملي ګټو"، "وطن" او په افغانستان کې د امریکا او ناټو د شل کلن نظامي، اقتصادي، سیاسي او جغرافیایي اشغال د "لاسته راوړنو" د خوندي ساتلو لپاره لالهانده دي او په اصطلاح د "طالبانو ضد جبهې" جوړولو لپاره ریکلامونه ورکوي او د "افغانستان د ملي امنیت شورا" د رضا کارانو یا د "ارګ او سفیدار ماڼۍ" د فیسبوک چلوونکو ننگینه دنده پر مخ وړي.

ځیني هم په افغانستان کې د امریکا او ناټو ځواکونو د شرمناکې ماتې څخه غمجن دي او له افغانستان څخه د هغوی وتلو په رواني ستونزو اخته کړي دي. هغوی همدا راز توقع لري چې د امریکا امپریالیزم او متحدین یې دوی ته له افغانستان څخه نیویارک او لندن جوړ کړي! نو دا چې امریکا

دی.

آیا ولسي پاڅونونه رښتیا خپلواکه دي؟

ښکاره ده چې دا د هر انقلابي او ژمن انسان هیله ده چې د ټولني بيوزلي اکثریت وګړي دا شعور او پوهه پیدا کړي چې خپل طبقاتي دښمنان وپيژني. د وینستیا دې کچې ته ورسېږي چې په خپل منځه کې سره یوموتی شي او د خپلو بدمرغيو دښمن په وړاندې راپاڅېږي. اما څرنگه چې په ډاګه لیدل کېږي، اوسني ولسي پاڅونونه د اشرف غني حکومت او ددې حکومت د جهادي ونډه والو یوه پروژه ده. د اوسني ګوډاګي حکومت لخوا ورته وسې او تجهیزات برابرېږي او مالي او لوجیستيکي ملاتړ یې کېږي. دغه ولسي پاڅونونه چې د هیواد په څو ولایتونو کې رامنځته شول، د ټولو مشري د پخوانیو جهادي قومندانانو په لاس کې ده. هغه جهادي قومندانان چې په اتیایمه لسیزه او نوي ايمه لسیزه کې په خپلو سیمو کې خپلې جلا جلا واکمنۍ درلودې او په خپلسرو وژنو، شکنجه کولو، زندان کې اچولو، په ښځو او ماشومانو جنسي تيري کولو او له خلکو څخه باج اخیستلو کې ښکیل ول. هغه جهادي قومندانان چې په اتیایمه لسیزه کې د اوسنیو طالبانو او داعشیانو په شان ښوونځي سوزل، ښوونکي او روشنفکران یې وژل، کلینیکونه او سړکونه یې ویجاړول، د بریښنا او تیلیفون ډاګې یې نسکورولې.

نو په دې توګه که زمونږ خلکو او ولسونو دومره پوهه درلودای او د خپل ځواک او یووالي په اهمیت پوهیدلای نو ډیر پخوا به یې لومړی د همدې درغلن جمهوریت او فاسدو چارواکو په ضد قیام کړای وای او د خپلې خوښې نظام او حکومت به یې ټینګ کړای وای. نه طالبان د بیوزلو خلکو د ګټو او غوښتنو استازیتوب کوي او نه هم د کابل ګوډاګي رژیم.

که چېرې دغه پخواني جهادي قومندانان د "ولسي پاڅونونو" د مشرانو په توګه د حکومت او بهرنیو هیوادونو لخوا تمویل او تسلیح شي نو پایله به دا وي چې یوځل بیا به هر قومندان او یا جهادي ډله خپله سیمه، ولسوالۍ او ولایت کې خپلې وړې واکمنۍ اعلام کړي او د قانون څخه پورته کړنې به سرته رسوي. د جهادي قومندانانو او جهادي تنظیمونو او پخوانیو جنگسالارانو تر مشري لاندې دغه نوي وسله والې ډلې به یوځل بیا د ملي شتمنیو لوټولو، غصبولو او د خپل قدرت د سیمې پراخولو پخاطر د نورو قومندانانو سره په جګړه بوخت او سره ښکر په ښکر شي.

دا چې ځیني کسان د حکومت لخوا د دې "ولسي پاڅونونو" د ښه مدیریت تمه لري چې په نوې سر دردی وا نه وړي، هسې اوبو ته خوب تیرول دي. حکومت همدا اوس نشي کولای یوازې په کابل ښار کې امنیت ټینګ کړي او قانون پلي کړي، نو په ولایتونو او ولسوالیو کې خو لیرې خبره ده. د حکومت د کمزوري مدیریت له کبله په ډیرو ولسوالیو کې امنیتي ځواکونو ته د نظامي مهماتو او لوجیستيکي توکو په موقع نه رسولو پخاطر درانده انساني تلفات واوښتل او طالبانو ته تسلیم شول. نو په داسې شرایطو کې څرنگه امکان لري چې حکومت به وشي کولای به ولسوالیو کې دغو "ولسي پاڅونوالو" سره خپل ملاتړ او مرستو ته دوام ورکړي؟ دا هم د امکان نه لیرې خبره نه ده چې د حکومت د کرغېرن مدیریت له کبله او د مرستو او ملاتړ نه ترلاسه کولو په صورت کې به دغه وسله وال کسان چې د ولسي پاڅون په نوم رامنځته شول، طالبانو سره جوړجاړي ته ورسېږي او د اوسني حکومت

حکومت تر کنترول لاندې سیمې نیسي، ولسوالۍ تر خپلې ولکې لاندې راوړي او د ولایتونو په مرکزونو باندې د محاصرې کړې تنګوي؟ ولې ډیری پوستې او امنیتي ځواکونه پرته د جګړې طالبانو ته تسلیمېږي او په سلهاو زره سپکې او درنې وسلې، ټاکنونه او نظامي تجهیزات د "ټاکتیکی شاتګ" په پلمه طالبانو ته خوشې کوي؟

دې کې شک نشته چې د افغانستان خلک له طالبانو او نورو اسلامي سخت درېزو ډلو څخه کرکه لري خو دا هم باید هیر نشي چې د امریکا او ناټو لخوا د افغانستان خلکو ته د تقلبي جمهوریت او درغلیو ډکو ټاکنو له لارې د یو نامشروع حکومت ټپل هم د منلو وړ نه دی. هغه حکومت چې د هیواد په اویا سلنه جغرافیا کنترول نه لري او نشي کولای خلکو ته روغتیایي، ښوونیز او نورې لومړنۍ اسانتیاوې وړاندې کړي. هغه دولت چې په قضایي او عدلي ادارو کې د برېښ فساد له کبله، وګړي مجبورېږي چې خپلې شخړې طالبانو ته راجع کړي او د هغوی په محکمو کې حل کړي. هغه حکومت چې په اداري فساد، رشوت او بې مسوولیتۍ کې ډوب دي. هغه ناکام حکومت چې د چارواکو د بې کفایتۍ له امله خلک د امنیتي ستونزو سربریره، له بیوزلۍ، بیکارۍ، لوړو قیمتونو، د سرپناه نه درلودلو څخه کړېږي. هغه حکومت چې په لویو ښارونو او د کابل د ننه ښځې او ماشومان ګډایي کوي، فحشا ته اړ ایستل کېږي او ځوانان په مخدره توکو باندې اخته کېږي. هغه جمهوریت چې بیوزلي خلک د لوزې او مجبوریت له مخې د خپل بدن غړي پلوري او یا خپل واړه ماشومان په نورو هیوادوالو خرڅوي.

طالبان د نوي ايمې لسیزې په پیل کې هم د شر او فساد ډلو یا د اسلامي تنظیمونو د ظلم او خپلمنځي جګړو په ترڅ کې راوړنېږدول او خپل اسلامي افراطي امارت یې جوړ کړ. د اوسني حکومت کمزورتیا او ناکامی دا وه چې همدې پخوانیو مجاهدینو په کې پراخه ونډه حاصله کړه او خپل چور او فساد ته یې ادامه وکړه. په پای کې دولتي ماشین د "ټولني د خدمتګار" په ځای د ټولني د وګړو د وینې څښونکي په بڼه څرګند شو او په دې توګه بیوزلي خلک د نوي حکومت څخه د هر کال په تیریدو ناهیلی شول.

دا چې نن ورځ اوسنی حکومت د امریکا او ناټو د ملیاردونو ډالرو مرستو او پراخ نظامي حضور څخه شل کال وروسته، له ماتې سره مخامخ او د نسکوریدو خوا ته روان دی، لامل یې ګوډاګیتوب، پردیو پسې تړلتیا او په حکومت کې د جنګي جنایتکارانو، د شر او فساد ډلو حضور او پراخ لوټ او فساد

او ناټو پټیله ده چې خپل ځواکونه له افغانستان څخه د ۲۰۲۱ کال د سپتمبر میاشتې پورې په بشپړ ډول وباسي، ژړاګانې کوي او د هغوی څخه هیله کوي چې خپله پرېکړه بدله کړي او خپل اشغال ته په افغانستان کې دوام وکړي.

د یوې میاشتې راهیسې په هیواد کې د ولسي پاڅونونو (خیزشهای مردمی) بحث تود دی. ګوډاګي حکومت، پخواني مجاهدین یا د "شر او فساد" ډلې، په بشري حقونو سرغړونو تورن جنګسالاران، د ځمکو او ملي شتمنیو غاصبان د خپلو ګټو او نامشروع پانګو ساتلو لپاره او یا په راتلونکي کې خلکو ته د حساب ورکولو څخه د خوندي پاتې کېدو لپاره د جګړې ډګر ته راوتلي دي. دا د شر او فساد ډلې او د بشري حقونو ناقضین، د دولتي امکاناتو په ځواک د بیوزلو خلکو د مجبوریتونو څخه ناوړه ګټه پورته کوي، هغوی ته وسلې ویشي او د خپلو ګټو ساتلو انساني سپر ترې جوړوي.

د اشرف غني اوسنی حکومت د خلکو د څو ملیونو رایو په ګټلو سره بریالی شوی دی؟ د افغانستان د ټاکنو خپلواک کمیسیون د رسمي اعلان سره سم د رایو ورکولو وړ ۹ ملیونو کسانو څخه یوازې شاوخوا دوه ملیون کسانو په ټاکنو کې ګډون وکړ او له دې منځه اشرف غني نهه لکه او درویش زرو رایو په ترلاسه کولو سره ګټونکی اعلام شو. دا چې په دې نهو لکو رایو کې څومره رایې باطلې وي او څومره درغلی شوې وه، بیل بحث دی. نو نهه لکه رایې هیڅکله نشي کولای د نهه ملیون خلکو د ارادې او د افغانستان د ټول ۳۵ ملیون وګړو استازیتوب وکړي او په دې توګه د اشرف غني حکومت د لیبرال دموکراسۍ په چوکاټ کې هم کوم مشروعیت نه لري.

"ملي اردو"، "ملي پولیس" او "ملي امنیت" څرنگه ملي بللی شو کله چې د یو نامشروع حکومت څخه دفاع کوي؟ یوه مادي او معنوي پانګه یا شخصیت هغه مهال ملي ګڼلی شو چې د ټولني د اکثریت غړو په خدمت کې وي، نه د یو نامشروع نظام، نامشروع حکومت او یو کوچني فاسد او مزدور حاکم اقلیت په ګټه او چوپړ کې.

ولې حکومت نشي کولای له ځان څخه دفاع وکړي؟

د افغانستان حکومت شاوخوا ۳۵۰ زره امنیتي ځواکونه مدرنه وسلې، توپونه، جنګي الوتکې او ټاکنونه په خپل اختیار کې لري. د نړۍ د ستر اقتصادي او نظامي او ټیکنالوژیکي ځواک امریکا او ناټوي متحدینو نظامي او مالي ملاتړ تر شا لري، خو بیا هم نشي کولای د طالبانو د خوزو جنګیالو په وړاندې جګړه کې بریالی واوسي. ولې طالبان په چټکۍ سره د

په ضد جبهه کې به نوځي.

که څو شیبې ښه حالت انځور کړو، که چېرې دا ولسي پاڅونونه وتوانېږي طالبانو ته ماته ورکړي او ټولې سیمې د ګوډاګي حکومت تر واکمنۍ لاندې راشي نو ګټه به یې بیوزلو خلکو ته څه وي؟ ګټه به یې مترقي او چپ ځواکونو ته څه وي؟ بیوزلی خلک به بیا هم خاوری په سر، وزی او په سپین میدان پاتې وي، خو کوچنی حاکمه طبقه او شریکان به یې ددې بیوزلو خلکو د قربانیو د ثمره څخه خوند اخلي.

آیا خلک از دي چې د دوه ناورو څخه یو غوره کړي؟

د اوسني لاسپوڅي حکومت او نظام پلویان د خپل ارتجاعی دریز د پټولو لپاره له مارکسیستي تیوريو څخه هم ګټه اخلي او د دیالکتیک ماتریالیزم او تضادونو څخه بحث کوي. هغوی استدلال کوي چې طالبان د خلکو لومړۍ درجې دښمنان دي او جهادي جنایتکاران، اوسنی فاسد حکومت او اشغالگران دوهمې، دریمې او څلورې درجې کې راځي! نو په دې منطق سره دې پایلې ته رسیږي چې باید د لومړۍ درجې دښمن لمنځه وړلو سره د دوهمې، دریمې او څلورمې درجې دښمنانو سره د ورورۍ او همکاری لاس ورکړو او په یوه سنگر کې ځانونه شهیدان کړو! د ټولنیزو رسنیو په اوسنیو ادبیاتو کې د فاسد رژیم او تقلبي جمهوریت په پلویتوب د ځینو چپي رضاکارانو لیکنو او هلو ځلو ته "درزیتوب" وايي. یعنې دغه طیف خلک د طالبانو سره په دښمنۍ کې دې کچې ته رسیدلي چې د نورو جنګي جنایتکارانو، د بشري حقونو ناقضینو، د ځمکو او ملي شتمنیو غاصبینو او د سلهاو ملیون ډالرو غلا کوونکو وزیرانو، والیانو، ریسانو او نورو لوړ پوړو چارواکو ځایاتونه نه ویني او هغوی باندې برغولی زدي.

د هغوی په اند، ددې لکپله چې د افغانستان په سیاسي فضا کې په اوسنیو شرایطو کې کوم بل انقلابي او مترقي غورځنګ او یا لږ تر لږه دموکراتیک او ملي فعال او

منسجم ځواک نشته دی، نو خلک بل انتخاب نلري، یا باید د طالبانو سره ودیږي او یا باید د اشرف غني او عبدالله عبدالله حکومت څخه ملاتړ وکړي.

آیا د اوسني خونړي او کړکېچن حالت څخه د ژغورنې کوم الترناتیف شته دی؟

د افغانستان اکثریت بیوزلي وګړي او مترقي ځواکونه اړ نه دي چې د طالبانو سره د ضدیت لپاره د مجاهدینو لکه سیاف، گلبدین، اسماعیل خان، محقق، حضرت علي یا دوستم او نورو سره ګډه جبهه جوړه کړي. دا همغه تیروتنه ده چې چپ او دموکراتیک سازمانونو د شورویانو د اشغال په مهال کړې وه. هغه مهال چپ او دموکراتیکو ځواکونو د شوروي یرغل او په کابل کې د هغوی لاسپوڅي حکومت د لومړۍ درجې دښمن ګڼلو او په جهاد کې برخه واخیستله. همدې چپ او مترقي ځواکونو د افراطي او منځلارو اسلامي ګوندونو سره د "ملي متحدې جبهې" طرحې وړاندې کړې او په دې توګه د هغوی لخوا له سختو زیانونو، ترورونو او ماتو سره مخامخ شول. دا چې د چپو ځواکونو نقش د اسلامي بنسټپالو ځواکونو په پرتله کمزوری وه نو د خلکو د پاڅون ثمره هم جهادي تنظیمونو او د هغوی بهرنیو باډارانو غصب کړله.

ملي، دموکراتیک او چپ ځواکونو او بیوزلو خلکو ته دا مهمه نه ده چې د چا لخوا یې مدني او انساني حقوق تر پښو لاندې کېږي. که طالبان خلک په مرمیو او چاودنو وژني، نو ګوډاګی حکومت او بهرنی څښتنان یې ځیني خلک د وړندو مباریو په ترڅ کې لمنځه وړي او ځیني نور په تیل شوی بیوزلی او لوژې وژني. دا حکومت اتیا سلنه له پخوانیو مجاهدینو او جګړه مارانو ډک دي چې د فکري پلوه له طالبانو سره هیڅ توپیر نه لري. دوی هم نه د ښځو په حقونو باور لري او نه د بیان آزادۍ او

سکولاریزم باندې. که په همدې په اصطلاح جمهوري نظام کې تاسې په یو د پاموړ ځواک بدل شئ او د محرومو خلکو د حقونو د غوښتنو لپاره مبارزه پیل کړئ، نو د همدې "جمهوری حکومت"، "ملي اردو" او "ملي پولیسو" او "ملي امنیت" ځواب به د ستاسو په وړاندې د ټوپک مرمی وي. هغوی د ستاسې غږ او مبارزه یوازې د خپلې خوښې جوړ شوي قانون په چوکاټ کې زغمي، اما که تاسې د هغوی ګټې وننگوئ او په جدي ډول مبارزه وکړئ نو له ګواښونو، مرګ، زندان او رېږونو سره به مخامخ شئ. دموکراتیک، چپ او مترقي سازمانونه او افراد باید خپل خپلواکه دریز ولري. چپ او دموکراتیک غورځنګ باید هم طالبانو ته نه ووایي او هم ګوډاګي رژیم او د هغوی بهرنیو ملاتړ کوونکو ته. خپل امکانات، انرژي او ځواک باید د کارگرانو او بیوزلو خلکو په راویښولو، پوهې ورکولو او یوموتې کولو کې ولګوي. د شرایطو سره سمو موخو او پلانونو جوړولو سره، یو بل سره نږدې شي، عملي همکاری پیل کړي او په دې توګه د افغانستان په سیاسي فضا کې د یو فعال او مترقي سیاسي الترناتیف په توګه څرګند شي. په دې ترڅ کې به هم په خپله د چپ او مترقي ځواکونو ترمنځ تفاهم لا پیاوړی شي او هم به د کارگرانو او نورو بیوزلو وګړو چې د طالبانو او ګوډاګي رژیم د وحشتونو او ځایاتونو څخه تر پوزې رارسیدلي دي، د اعتماد او ملاتړ وړ وګرځي. چپ او مترقي ځواکونه په هیڅ ډول پلمي او تیوري طرحه کولو سره حق نه لري چې طبقاتي دښمنانو او د خلکو قضابانو ته د خدمت کولو پټر ووهي. عوام او بیوزلي خلک د ناپوهۍ له کبله کېدای شي چې د طبقاتي دښمنانو د تشو "ملي" شعارونو په لومه کې ونښلې، خو د چپ او مترقي ځواکونه او افرادو لپاره به دا تیروتنه د سیاسي انتحار په مانا وي.

The youth and the class nature of the war ...

ber is growing every year. Drug traffickers and some powerful people with ties to government officials have a hand in distributing drugs and infecting young people.

Many young higher education graduates turn to drugs after years of not finding work and having their doors closed to hope. Drug addiction among adolescents is a catastrophe that causes irreparable physical and psychological damage to young people and families and society in general, and leads them to the abyss of destruction.

Corollary: At least in these 20 years, it has become clear that the imperialist forces in Afghanistan, the United States and NATO have their own strategic goals, and that the Afghan people and youth are the victims of these evil objectives. The Afghan government officials and the ruling class, for whom the war has turned into a lucrative business, have provided a prosperous life for themselves and their families and children inside and outside Afghanistan, but the heavy burden of the war and its devastating effects remain on the shoulders of the poor. Therefore, to expect peace and prosperity from foreign forces and domestic warlords is to deceive oneself for another 20 years.

If poor families and poor youth are on both sides of the conflict, they should immediately lay down their arms and leave the battlefield. Do not be deceived by the hollow slogans of Islam, patriotism and "national interests" and do not sacrifice yourself for the interests of a small ruling class. It is the duty of intellectuals, revolutionaries and activists to play a constructive role in educating the poor and raising their class consciousness.

The path to freedom does not pass through nationalism, ethnicity, religion, patriotism or national interests, but derive from the awakening of the deprived youth and the oppressed classes and their formation and the overthrow of the parasitic minority class.

They have been insulted in every institution and their time has been wasted for months.

Most young people do not have legal possibility to travel abroad. The "civilized countries" that have fanned the flames of war in Afghanistan and provide hidden and visible weapons, money and facilities to the warring parties have no sympathy for the youth and refugees of Afghanistan. These so-called human rights defenders are unwilling to assist or facilitate the asylum process for Afghan refugees or young people fleeing the flames of war in accordance with international human rights standards. These human rights defender governments are watching with open eyes that how hundreds of migrants are drowning in the oceans every day and every month and bury their hopes for a better life.

When the US and NATO start wars in poor countries under the pretext of defending democracy and human rights and turn every corner of the country into hell, the poor people and the youth have no option but to resort to illegal and dangerous means. Young people and their families are well aware of the dangers, deaths, problems and threats of illegal migration routes, but still prefer this approach to gradual death, hunger, poverty and misery. 80% of migrants are unable to reach their goals.

Many young people are killed, injured, tortured and imprisoned on the Afghan-Iranian border, on Iranian soil, on the Iranian-Turkish border and inside Turkey by the police. Some of them drowning in the ocean between Turkey and Greece or, losing their lives in smugglers' containers. Those who get a chance to escape from the clutches of the police, die of starvation, thirst, cold or heat and other disasters along the way.

Drug Addiction: Many young people fall into the trap of drug use and addiction when they are safe from the scourge of war and migration. The Ministry of Counter Narcotics says there are 3.6 million young addicts in Afghanistan, and that num-

the war, the children of poor families are being placed. Dozens and hundreds of soldiers are killed and wounded every day. Often the families of fallen soldiers are not helped by the government and their children and wives are forced to beg in the markets and on the streets. The condition of wounded or disabled soldiers is even worse. They are burden on their families and have no cost for treatment.

Joining some young people with mafia groups and criminals: Mafia and criminal groups also fish in this muddy pond of Afghanistan. They exploit the compulsions of poor youth and hire them to carry out dangerous work. These criminal groups often wield considerable influence in the government, have contacts with and are supported by senior government officials. Mafia gangs involved in kidnappings, armed robberies, assassinations of dissidents, drug trafficking and smuggling across the country and in Kabul, earn millions of dollars.

Joining Jihadi parties: Religion, ethnicity and language and even the region are interesting deceptive slogans that jihadi organizations and some other expired politico-military parties use to find manpower. These criminal and human rights violating jihadi organizations have no program for the development and prosperity of the country and like parasites, they are attached to the body of the state. Sometimes by organizing rallies and street protests in Kabul or other provinces, they show their power to the government and thereby receive privileges. These parties always try to attract young people to their ranks by inciting ethnic and linguistic conflicts and thus gaining their support.

Immigration: Most young people are worried about their future and feel hopeless. Many young people, after working hard and knocking on the doors of governmental and non-governmental organizations, have not been confronted with the right approach, guidance and reassuring response.

The youth and the class nature of the war in Afghanistan

Naser loyand

Young people form the foundation and future of a society. Developed societies invest in the younger generation and provide ways to train, educate and nurture their talents. Young people are both energetic and psychologically ready to play their part in society and earn their appropriate due.

About 70 percent of Afghanistan's population is under the age of 22. For example, around 23 million young people live here in Afghanistan. But this 23 million young population is facing a lot of hardships. No attention is paid to them by the government. The Islamic State of Afghanistan and its international allies have no long-term plans for the well-being and better future of Afghanistan's youth. Foreigners and their domestic puppets have created Afghanistan's economic, security and social conditions in such a way as to trap the youth in their net and exploit their compulsions and poor live situation. Instead of giving them pens and books, they give them guns and weapons. Instead of encouraging them going to school and university, they are sent to the battlefield. Instead of teaching humanity and humanitarianism, they are taught bloodshed, hatred and destruction.

For the past 20 years, schools have been closed due to the war in most parts of the country, and the child born in 2001 since the occupation of Afghanistan, is now 20 years old and illiterate. He has seen nothing but war, violence, hunger, migration, injustice and hatred. Both sides of the conflict (government and armed opposition) use these illiterate youth as fuel for the war. The warlords know that if illiterate and young people have jobs and a decent life, they will never sacrifice their lives to protect the interests of these traitorous government officials, jihadi leaders, Taliban extremists and criminal groups.

Class structure of war: The victims of wars and other economic and social and even natural disasters all over the world are the lower classes of society and the poor. The ruling class always imposes heavy economic burden

on the people of the lower and poor classes and continues its parasitic life by robbing them of the fruits of their labor. In Afghanistan, from the point of view of class structure, 99% of the youth who have been suffering from poverty, unemployment, psychological problems and addiction belong to the lower strata of the society. These 99 percent of young people, representing workers, peasants, teachers, lower-ranking civil servants and other deprived groups, are victims of the economic and political interests of the ruling class and those in power.

The battlefields are filled with these poor young people and the victims of the war are also the children and families of the lower classes of society. Ninety-nine percent of the young people who are killed directly on both sides of the battlefield belong to the poorer classes, and those who are killed indirectly in war zones through air strikes, suicide attacks, explosions or being forced to leave their homes due to the ill effects of war, also belong to the lower classes. The fact that why the human toll of the war in Afghanistan is so high and human blood is so cheap, the voice of peace and ceasefire is not heard, the reason is that the victims belong not to the ruling class but to the working class. In a class society, especially in the capitalist system, all human values and moral standards lose their significance.

Unemployment: According to a re-

port by Radio Liberty (July 29, 2020), the World Bank has stated that the unemployment rate in Afghanistan would reach 72 percent by the end of 2020 and the poverty rate would mount from 55 percent to 72 percent. Even more terrifying news is that President Ashraf Ghani declared at the inauguration of the National Dinner Program that, 90 percent of Afghanistan's population lives below the poverty line.

According to the National Union of Afghan Workers, half of Afghanistan's eligible working population is unemployed, and only 9 million young people, some of them highly educated, suffer from unemployment. Unemployment has hit many poor families instead of sending their children to school, forcing them to engage in hard and inappropriate work, preventing them from reading and writing.

It is unemployment and poverty that have led to other security, economic and social adversities. Unemployment and poverty push young people to commit theft, murder, kidnapping, begging, prostitution and other dangerous and criminal crimes, endangering their lives, their families and other human beings.

The Afghan government, its international allies as well as opposition armed groups such as the Taliban, al-Qaeda and ISIS, each of them recruit fighters from the army of unemployed and impoverished youth to achieve their goals and secure their own interests. Unemployment

and poverty are two major disasters intentionally created by the government and its allies to keep their war machine active and easily exploit them in order to achieve their strategic goals.

Youth joining the Taliban: The majority of poor families in Afghanistan are unable to feed and educate their children. So, they send their sons to Pakistani religious schools (Madrasa) where they are raised and fed for free. These children, numbering in the tens of thousands, are being trained as extremists, and their brains are being brainwashed by Pakistani Madrasas funded and supervised by ISI. Finally, the Taliban and other terrorist networks use them as a blind army in Afghanistan and elsewhere.

There are also a number of young people who, without consciously being close to the Taliban, are dissatisfied and frustrated with the government, join the Taliban ranks due to poverty and unemployment, and receive much lower salaries.

Young people join ISIS: Although some of the ISIS fighters in Afghanistan are foreigners, most of the militants are Afghans and Pashtun youths along the Durand Line who have fallen victim to governments corruption, oppression and injustice. These desperate and poor youths join this extremist religious group to take revenge on the governments. Some members of this group who claim Islam and the Khilafah do not even know their prayers and the five pillars of Islam.

Joining the youth with the government: Although the corrupt government of Ashraf Ghani is no longer acceptable to anyone, but due to the special circumstances that they have imposed on the country and its people, the poor youth have no choice but to Join the Afghanistan National Army and Afghanistan National Police or Arbaki (government local militia). The government preaches to the poor youth about the protection of the homeland and the territory and takes advantage of their sacred feelings and love for the homeland and the countrymen to maintain their nefarious system and power. On the strongholds and front lines of

